

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۱۵، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۹۱

مضمون ربایی از خویش (self plagiarism) در شعر فرخی

سیستانی* (علمی - پژوهشی)

دکتر احمدرضا یلمه‌ها

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

چکیده

یکی از مسائلی که از دیرباز در کتاب‌های بلاغت مطرح گردیده، موضوع سرقات ادبی است. این موضوع، همچون دیگر موضوعات در مباحث نقد ادبی، جایگاه ویژه‌ای دارد و باید گونه‌ها و نمونه‌های آن، به صورت تحلیلی و دقیق مورد بررسی قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین شاخه‌های سخن دزدی و سخن ربایی، حوزه تصاویر و صور خیال شعر است. به گونه‌ای که بسیاری از تصاویر شاعرانه به کار رفته در شعر یک شاعر، به واسطه شاعری دیگر، اخذ و تکرار گردیده است. نکته جالب تر آنکه بسیاری از مضامین ابتکاری و خلق شده شاعر، به واسطه خود وی چندین بار تکرار می‌گردد و آن تصویر و یا مضمون، در برخی از موارد چندان مکرر می‌گردد که نه تنها زیبایی آن تصویر مبتدع از بین می‌رود بلکه آن تصویر، به صورت کلیشه‌ای و مبتذل در می‌آید. فرخی سیستانی، شاعر قرن چهارم و پنجم هجری، از جمله شاعرانی است که موضوع اخذ از خویش و مضمون ربایی از خود، در اشعار وی به خوبی محسوس است. این پژوهش بر آن است تا برخی از نمونه‌های این موضوع را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. کلید واژه‌ها: شعر فارسی، صور خیال، قرن پنجم، مضمون ربایی، از خود دزدی، اخذ از خویش، فرخی سیستانی.

۱- مقدمه

هر اثر هنری و بویژه شعر، حاصل مجموعی از عوامل قبلی است که پیش از به وجود آمدن آن اثر، در عالم خارج وجود داشته است. اینکه شعری به دلیل چه عوامل و جریان‌های

ذهنی، در ضمیر یک شاعر نقش بسته است و چه مقدار از عوامل و مسایل فرهنگ عمومی شاعر و شعور شعری، منبعث شده است و یا تجربه‌های خصوصی و نیز علل روانی و اجتماعی ایجاد شعر، موضوعی است که هنوز کاملاً روشن و واضح نیست. « این مسئله، نکته‌ای است که در بحث از آفرینش شعری، همواره پیچیده‌ترین عنصر ذهنی است و در تحقیقات ادبی، بویژه بحث صور خیال، دارای اهمیت بسیار است. در کتب نقد ادبی که پیشینیان، در بحث‌های عام یا مباحث خاص، به عنوان سرقات نوشته‌اند، نشانه‌هایی از توجه ایشان به این مسایل وجود دارد. در نقد ادبی معاصر و بخصوص در حوزه سرقات و اخذ (plagiarism)، نکته‌های دقیق و شیرینی مطرح می‌شود و اگر کسی بتواند طرز به وجود آمدن یک شعر را در ذهن یک شاعر، از نظر روانشناسی و کوشش‌های ضمیر نابخود، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد و ارتباط پیچیده و مبهم تصورات و تداعی‌های شاعرانه را به طور دقیق توجیه کند، حاصل کار او بسیار خواندنی و قابل ملاحظه خواهد بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۰۳ به بعد)

به هر حال، بحث سرقات و سخن‌ربایی در شعر فارسی، از موضوعاتی است که در بحث سبک‌شناسی و بلاغت از جایگاه ویژه و مهمی برخوردار است و ادبا و علمای بلاغت، از دیر زمان، از این موضوع سخن گفته و بخشی از کتاب‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. شمس قیس رازی، از نخستین کسانی است که در بخشی از کتاب خود، به موضوع سرقات ادبی پرداخته است (شمس قیس، ۱۳۷۰: ۴۶۴) همانگونه که ابوهلال عسگری، نخستین سخن‌دانی است که در ادب عرب، در حسن اخذ و قبح، تحقیق نموده است. (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱۰۲).

این بحث، به طور خاص، در بررسی مضمون ربایی و تصویر دزدی در شعر شاعران سده‌های نخستین شعر فارسی، بسیار رواج داشته و «چندان وسیع و گسترده است که اگر در شعر فارسی، بخصوص از نیمه دوم قرن پنجم، بخواهیم داخل جزئیات بحث شویم، بسیاری از شاعران معروف، از قبیل معزی، جز سرقت کاری انجام نداده‌اند و موضوع اخذ و سرقت در قلمرو صور خیال، چنان رایج و عام بوده که باید از مطرح کردن آن به طور دقیق، چشم‌پوشی کرد و این امر، در طول تاریخ ادب فارسی، سیری مخصوص به خود دارد و به حدی می‌رسد که هر کلمه‌ای، به خصوص قافیه‌ها، تصویرهای کلیشه‌شده خود

را به همراه دارد و اگر قافیه‌های شعر گوینده را در دست داشته باشیم ، حوزه عمومی تصویرهای شعری او را می‌توانیم پیش‌بینی کنیم. « (همان: ص ۲۰۷)

علاوه بر صور خیال و تصاویری که در شعر برخی از شاعران مشترک است و باید آنها را در حوزه معانی مشترک قرار داد ، برخی از مضامین و تصاویر ، جنبه ابداعی و ابتکاری دارد به گونه‌ای که شاعر، آن تصاویر و صورت های خیالی را با تجربه‌ای خاص ، خود خلق و وضع کرده و در شعر به کار برده است . در این گونه موارد ، شاعر دیگر تحت تأثیر اندیشه دیگری قرار نمی‌گیرد و مضامین شعری دیگران را رنگ آمیزی نمی‌کند بلکه در اثر تجربه‌ای خاص و مستقیم و نیز با فعالیت ذهنی خود و ضمیر ناخودآگاه، به خلق و ابداع تصویری تازه می‌پردازد . نکته قابل ملاحظه آن است که برخی از شاعران ، بویژه شاعران سده‌های نخستین شعر فارسی ، بسیاری از معانی و تصاویر ابداعی را که خود برای اولین بار در شعر بدان رسیده‌اند ، در چند جا تکرار می‌کنند و این کار را در اصطلاح نقد ادبی اروپایی ، از خویش دزدی یا self plagiarism می‌نامند .

فرخی سیستانی ، از شعرای نامدار و توانای اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که در شعر فارسی به سهل و ممتنع بودن ، سلاست و روانی اشعارش معروف و مشهور است . یکی از ویژگی‌های اصلی شعر فرخی ، تنوع و تازگی تصاویر و خیال های شاعرانه اوست . بسیاری از تصاویر خیال انگیز در اشعار فرخی ، حاصل نوعی تجربه مستقیم و خصوصی اوست که باعث ایجاد نوعی حرکت و حیات و پویایی در شعر او گردیده است و او را از این حیث ، به عنوان یکی از شاعران موفق شعر کهن معرفی کرده است . گفتنی است که وی در کنار ابداع این همه تصاویر بدیع و متنوع ، در بسیاری از موارد نیز تصاویر و مضامین تکراری فراوانی دارد به گونه‌ای که مضمون و یا تصویری را که به نظرش خوشایند و دلپسند آمده ، از خویش اخذ کرده و به صورت های گوناگون به کار برده است و در برخی موارد ، این کار باعث شده است تا تازگی و طراوت آن تصویر از خود ساخته ، از بین برود و به صورت تصویری کلیشه‌ای و مبتذل در آید . این پژوهش ، بر آن است تا به گونه‌ها و نمونه‌های این نوع از سخن ربایی در شعر فرخی ، به گونه‌ای تحلیلی بپردازد .

۲- ابر و تصاویر و تشبیهات مبتدع :

یکی از مضامین و مفاهیمی که فرخی سیستانی ، تصاویر شاعرانه و صور خیال زیبایی درباره آن خلق و ابداع کرده است ، مضمون ابر و باران است . تشبیهات و تصویرهایی که شاید پیش از وی ، در هیچ یک از دواوین شعر فارسی سابقه نداشت ولی شاعر، به گونه‌ای این تصاویر را در جای جای دیوان به کار می‌برد که گویا با نوعی ذوق زدگی از ایجاد و ابداع آن تصویر ، آن تشبیه خوشایند و دلپسند خویش را چندین بار به کار می‌برد ؛ از آن جمله است :

تشبیه ابر به پیل :

برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

(دیوان : ۱)

این تصویر و تشبیه را در دیگر ابیات دیوان می‌توان ملاحظه کرد ؛ از جمله در بیت سوم همین قصیده گوید :

بیارید وز هم بگسست و گردان گشت بر گردون چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

(دیوان : همانجا)

و نیز این بیت :

باد خزانگی ز ابر پیلان کرده است از پی آن تا تو را کشند عماری

(دیوان : ۳۸۷)

تشبیه انبوه ابر به حواصل :

فرخی در بیتی در وصف ابر گوید :

برآمد از سر کهسارها طلایه ابر چو جوق های حواصل که برکشی به طناب

(دیوان : ۱۱)

و این تصویر را دیوان خود تکرار می کند؛ از جمله در ادامه بیت مزبور در همان قصیده گوید:

کنون کز ابر چو پرّ حواصل است هوا چه داشت باید موی حواصل و سنجاب

(دیوان: همانجا)

تشبیه اسب به ابر:

چه مرکبی است به زیر تو آن مبارک خنگ که نگذرد به گه تاختن از او طیار

چو روز باد، روان پاره‌ای ز ابر سپید تو ابر دیدی کو زیر زین بود

(دیوان: ۱۵۹)

بلافاصله این تشبیه را چنین تکرار می کند:

چو ابر باشد و از نعل او جهان پر برق اگر ز ابر جهد برق بس شگفت مدار

(دیوان: همانجا)

و در بیتی دیگر، با اندکی تغییر، آن را به باد تشبیه می کند:

دست او ابری است اندر بزمگه وقت عطا اسب او بادی است اندر صد سخن گاه شمار

(دیوان: ۱۶۹)

و نیز دیوان: ص ۲۳۷ بیت ۴۷۱۳ و ص ۲۳۷ بیت ۴۷۱۶ و ...

تشبیه برگ و گیاه به پر طوطی:

فرخی در بیت زیر، برگ درخت بید را به پر طوطی تشبیه می کند:

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قیاس بید را چون پر طوطی برگ روید بی شمار

(دیوان: ۱۷۵)

شاعر، این تشبیه را که از بر ساخته‌های خود اوست، از خود اخذ کرده و در شعری

دیگر این چنین به کار برده است:

در کف لاله خود روی نهد سرخ قدح راغ همچو پر طوطی شود از سبز گیاه

(دیوان : ۳۵۴)

تشبیه گوی (چوگان) به ستاره :

این تصویر از تصاویر زیبا و برساخته فرخی سیستانی است که به دلیل جذابیت و یا خوشایندی در نزد شاعر ، در جای جای دیوان تکرار شده است :

خم چوگان به گوی برزد و شد گوی او با ستارگان همبر

راست گفتمی برابر خورشید خواهد از گوی ساختن اختر

(دیوان : ۱۲۵)

و نیز این ابیات :

به روزی که تو گوی بازی به شادی فلک را ز گوی اخترانی است بی مر

(دیوان : ۱۴۹)

روز چوگان زدن ستاره شود گوی او بر سپهر دایره وار

(دیوان : ۱۲۳)

ز میدان به چوگان همی بر فرستی به گردون ، گوی آخته همچو اختر

(دیوان : ۱۴۹)

وصف خزان و تلمیح به داستان حضرت آدم :

مگر درخت شکفته گناه آدم کرد که همچو آدم عریان همی شود ز ثياب

(دیوان : ۱۱)

فرخی این مضمون زیبا را این گونه از خود ربوده است :

مگر درخت شکفته گناه آدم کرد که از لباس چو آدم همی شود عربان

(دیوان : ۲۹۸)

تشبیه ممدوح به باز و دیگران به کلنگ :

مخالفان چو کلنگ اند و او چو باز سپید شکار باز بود ، و ر چه مه ز باز ، کلنگ

(دیوان : ۲۰۸)

این تصویر را فرخی فراوان از خود اخذ کرده و در اشعار خود به کار برده است ؛ از آن

جمله :

شهان کلنگ دلانند و شاه باز دل است به جنگ باز نیاید به هیچ گونه کلنگ

(دیوان : ۲۰۸)

و نیز این بیت :

به باد حمله به هم برزنی مصاف عدو چنان که باز به هم برزند صفوف کلنگ

(دیوان : ۲۱۲)

و یا این بیت :

دشمن تو ز تو چنان ترسد که ز باز شکار دوست کلنگ

(دیوان : ۲۱۱)

ستایش ممدوح برابر است با قرائت قرآن :

یکی از مضامینی که فرخی (با ترک ادب شرعی) ، آن را ابداع کرده ، آن است که

ستایش ممدوح ، ثواب قرآن خواندن را دارد ؛ از آن جمله در این بیت :

(دیوان : ۲۵۳)

و این مضمون را این چنین تکرار کرده است :
مدح او خوان گر قران خواندن ندانی از قیاس تا همی خوانی مدیح او همی خوانی قران

(دیوان : ۲۷۷)

و نیز این بیت :
ثبات گویم کز گفتن ثنای تو من ثواب یابم همچون ز خواندن قرآن

(دیوان : ۲۹۹)

فرخی در تصویر و توصیف شخصی زیبا، این چنین بیان می کند که او، آن قدر زیباست
که زنان حاضرند، کابین را به شوی بخشیده و خود را خلاصی دهند :
ز بهر آنکه بینند روی خوبش را زنان به شوین بخشند هر زمان کابین

(دیوان : ۲۸۱)

و این مضمون را که به مذاقش زیبا آمده این چنین تکرار کرده است :
زنان پارسای از شوی گردند به کابین دیدن او را خریدار

(دیوان : ۱۶۲)

و نیز این بیت با همان مضمون با اندکی تصرف :
صورتی نیکو چونان که به دیداری خوار گرداند با شوی دل هر زن

(دیوان : ۳۲۶)

تشبیه شاخ گل به گوشه که گوشوار دارد :
ارغوان بینی چو دست نیکوان پر دستبند شاخ گل بینی چو گوش نیکوان پر گوشوار

(دیوان : ۱۰۷)

این تصویر را فرخی، اینچنین از خود ربوده است:

بر دست بید بست ز پیروزه دستبند در گوش گل فکند ز بیجاده گوشوار

(دیوان: ۱۶۷)

و نیز این ابیات:

سمن ز دست برون کرد رشته لؤلؤ چو گل ز گوش برآورد حلقه مرجان

(دیوان: ۲۹۸)

ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار

(دیوان: ۱۷۵)

تشبیه لاله به شمع:

زالاله باغ پر از شمع بر فروخته بود نمود باغ بدان شمع های خوش اعجاب

(دیوان: ۱۰)

و این تصویر زیبا که از برساخته های فرخی است اینچنین تکرار گردیده است:

تا چون به دشت لاله درخشد به سان شمع در باغ همچون چراغ بتابد گل طری

(دیوان: ۳۸۲)

و نیز در این بیت:

نباید روشنی بردن به شب زین پس که بی آتش ز لاله دشت پر شمع است و از گل باغ پر شعله

(دیوان: ۳۴۹)

همچنین نگاه کنید به دیوان: ص ۱۰ بیت ۲۰۲ و ص ۱۰ بیت ۲۰۳ و ...

تشبیه زلف معشوق و بوی آن به طبله (و کلبه) عطار:

(دیوان: ۱۲۰)

و این بیت :

دو زلفش را بمالیدم به دو دست سرای از بوی او شد طبل عطار

(دیوان : ۱۴۴)

و نیز این بیت :

باد شبگیری به زلف سیاهش بوزید طبل عطار شد از بوی همه لشکرگاه

(دیوان : ۳۵۳)

تصویر شکفته شدن نرگس به بیداری آن از خواب :

چو سیر گشت سر نرگس غنوده ز خواب گل کبود فرو خفت زیر پرده آب

(دیوان : ۱۰)

و نیز این بیت :

زیر گل شکفته بخواهد گشاد نرگس دو چشم خویش ز خواب خمار

(دیوان : ۹۵)

تصویر رهانیده شدن خال از چاه، به یاری زلف :

این تصویر از تصاویر زیبا و بدیع فرخی است که در شعر پیش از وی ، سابقه ندارد و شاعر چنان جذب این تصویر شده که به گفتن آن ، در یک و یا دو بیت بسنده نکرده است بلکه آن را در ضمن چندین بیت، اینچنین تکرار می کند :

زلف مشکین تو زان عارض تابنده چو ماه به سر چاه زنخدان تو آید گه گاه

از پی آنکه یکی بسته بدو رسته شود گرد می گردد و در چاه کند ژرف نگاه

اندر آن چاه شب و روز گرفتار و اسیر دل من مانده و آن خال ، دو ناکرده گناه

زلف تو دوش به چاه آمد و آن خال اندر آویخت به دو دست در آن زلف

از بن چه به زمانی به سر چاه رسید دل من ماند به چاه اندر با حسرت و آه
 خال بیچاره از آن چاه بدان زلف بینی آن زلف که خالی برهاند از چاه
 دل من نیز بدان زلف چرا دست نزد مگر از آمدن زلف نبوده است آگاه
 اندر آن چاه دلم زنده بدان خالک بود ورنه تا اکنون بودی شده ده باره تباه

(دیوان : ۳۴۷)

فرخی در وصف معشوق ، در بیان باریکی کمر و تنگی دهان او، این توصیف را به کار می برد :

کمر خواست بستن همی بر میان سخن خواست گفتن همی با دهن
 نه بستن توانست زرین کمر نه گفتن توانست شیرین سخن
 بلی کس نبندد کمر بی میان بلی کس نگوید سخن بی دهن

(دیوان : ۳۰۸)

و این مضمون را به صور مختلف در اشعار خود تکرار می کند؛ از جمله :

با میانی کز او اثر نه پدید چون توانی کشید بار گران
 هست بر نیست چون توانی بست کمر توست هست و نیست میان
 نه میان داری ای پسر نه دهن من نیستم همی از این دو نشان

(دیوان : ۲۹۰)

و آن قدر آن را تکرار می کند که تازگی تصویر را به ابتدال می کشاند :

گفتم تن من و دل من چیست مر تو را گفتا یکی میان من است و یکی دهن

(دیوان : ۳۱۰)

و نیز :

ز تن کردم آن بی میان را میان ز دل کردم آن بی دهن را دهن

(دیوان : ۳۱۱)

چون بود آن کس که ندارد میان چون بود آن کس که ندارد دهن

(دیوان : ۳۱۷)

و همچنین :

مانند میان تو و همچون دهن تو من تن کنم از موی و دل از غالیه دانی

گویم ز دل خویش دهانت کنم ای گویی نتوان کرد ز یک نقطه دهانی

گویم ز تن خویش میان سازمت ای گویی نتوان ساخت ز یک موی میانی

(دیوان : ۳۶۷)

نیز نگاه کنید به دیوان : ص ۲۲ بیت ۴۴۰ ، ص ۲۷۳ بیت ۵۴۱۹ ، ص ۲۹۳ بیت ۵۸۵۱ و
ص ۳۰۸ بیت ۶۱۸۸ و ...

فرخی در ضمن توصیف معشوق ، می گوید که معشوق به آرایش نیازی ندارد؛ از جمله :
تو را به بوی و به پیرایه هیچ حاجت نیست چنانکه شاه جهان را گه نبرد به یار

(دیوان : ۶۱)

این مضمون ، بارها در دیوان فرخی سیستانی به صورت های مختلف آمده است؛ از جمله :
روی تو را به غالیه کردن چه حاجت است او را چنان که هست بدو دست باز دار

آرایشی به کار چه داری همی کزو آرایش خدای تبه گردد ای نگار

(دیوان : ۱۹۵)

و نیز :

غالیه کشیده است تو را دست روزگار باز این چه غالیه است که تو برده ای به کار

(دیوان : ۱۹۵)

نداد هرگز کس مشک را به غالیه مده تو نیز تو را مشک و غالیه به چه کار

(دیوان : ۶۱)

معشوق همچون سروی است که بار او، ماه است :

سروی شنیده‌ای که بود ماه بار او مه دیده‌ای که مشک پیوشد کنار او

(دیوان : ۳۴۰)

و تکرار آن در این ابیات :

سرو داری ماه بار و ماه داری لاله پوش لاله داری باده رنگ و باده داری لعل فام

(دیوان : ۲۳۶)

سروی گر سرو ، ماه دارد بر سر ماهی گر ماه ، مشک دارد و عنبر

(دیوان : ۱۲۶)

تشبیه صورت زرد به شنبلیله :

از روی ها بروید گل های شنبلیله بر تیغ ها بخندد گل های ارغوان

(دیوان : ۳۳۰)

و تکرار آن در ابیات زیر :

تا ز روی بیدلان باشد نشان بر شنبلیله تا ز روی دلبران باشد نشان بر ارغوان

(دیوان : ۳۳۷)

تیغ ها چون ارغوان و روی ها چون آن ز خون خلق و این از بیم تاراج

(دیوان : ۶)

تشبیه لرزش به لرزیدن برگ سپیدار :

آمد گه بیماری و لاغر شدن از نو آن را که بلرزاند چون برگ سپیدار

(دیوان : ۱۵۷)

دلیران از نهیبش روز کوشش همی لرزند چون برگ سپیدار

(دیوان : ۱۶۲)

تشبیه آسمان به دریا :

تو گفتی آسمان دریاست از سبزی و بر رویش به پرواز اندر آورده است ناگه بچگان عنقا

(دیوان : ۱)

و تکرار آن در این بیت :

آسمان چون سبز دریا و اختران بر روی او همچو کشتی های سیمین بر سر دریا روان

(دیوان : ۳۳۴)

فرخی در ضمن مدح ممدوح ، بر این باور است که اگر کسی ممدوح را ستایش کند،
حتی اگر دهان خود را پر از آتش کند نمی سوزد :

هر که او را بستاید بنسوزد دهنش و دهن پر کند از آتش مانند ظلم

(دیوان : ۲۴۷)

و این مضمون را از خود گرفته و این طور تکرار کرده است :

کسی که مدحش اندر دهان او بگذشت نسوزد ار به کف آتش درافکند به دهان

(دیوان : ۲۵۳)

از شنیدن نام ممدوح، استخوان شیر، آب می گردد :

گر به روز صید شیر آواش ناگه بشنود بفسرد خون در تن او و آب گرددش استخوان

(دیوان : ۲۷۶)

و این مضمون را اینچنین از خود اخذ کرده و تکرار نموده است :
جنگجویی که چو او روی سوی جنگ نهد استخوان آب شود در تن شیران ژبان

(دیوان : ۲۹۱)

تکرار مضمون و اخذ از خویش در تشبیهات و از خود دزدی در تصاویر، به موارد مذکور ختم نمی شود. فرخی بسیاری از تصاویر و مضامین را به گونه‌های مختلف در دیوان خود تکرار می کند که گاه، برخی از این تکرارها، محسوس و واضح است و گاه، به صورت نامحسوس و با اندکی تفاوت؛ حتی گاه مضمونی به یک صورت، در مطلع دو قصیده تکرار می شود و یا دو بند ازدو ترجیع بند، با اندکی تفاوت بیان می شود. یوسفی بر این باور است که: « بی گمان در بیشتر موارد، تکرار به واسطه آنکه موضوع همه قصاید یکی و منحصر به مدح و آفرین است، پدید آمده زیرا از نظر کلی اگر بنگریم، همه قصاید او در حقیقت مثل آن است که کسی از روی سرمشقی واحد مکرر نوشته و گاه گاه قلم خود را عوض کرده باشد. گاه نیز محدود بودن بعضی از قوافی و تناسب برخی از این قافیه‌ها با مضامینی معین و معدود، سبب شده است که هر وقت یکی از این کلمات به عنوان قافیه بیاید.» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۶۰۶) به هر حال، تکرار این مضامین به صورت محسوس و یا غیر محسوس، در دیوان او اندک نیست و تبیین همه این موارد، در این پژوهش نمی گنجد. مضامینی چون تشبیه برگ درختان به پرنیان که در صفحات ۳۰ و ۱۰۷ و ۲۵۳ دیوان تکرار شده و تشبیه باغ به دلبر در صفحات ۵۳ و ۸۲، رنگ آب به صندل در صفحات ۱۳ و ۳۲۵، تشبیه کشتزار و بوستان به آسمان در صفحات ۴۰۳ و ۴۱۵ و ۴۲۸، تشبیه صورت یار به بهار در صفحات ۲۷۳ و ۹۶ و ۴۴۴، تشبیه زمین پر گل و گیاه به دیا در صفحات ۱۷۵ و ۸۲ و ۳۳۱، تشبیه سنان به ستاره در ص ۱۴۸ بیت ۲۹۴۴ و ص ۲۷۲ بیت ۵۴۰۱، تشبیه باران به مروارید در ص ۱۰۷ بیت ۲۰۶۸ و ص ۱۷۵ بیت ۳۵۱۷ و ص ۱۸۸ بیت ۳۷۴۴؛ تشبیه برگ به غیبه در ص ۲۹۶ بیت ۵۹۲۰ و ص ۴۳۲ بیت ۸۵۵۱، تشبیه باغ و دشت به حله پر نقش و نگار در صفحات ۱۶۶، ۳۴۹، ۴۲۸ و ۴۳۲ و تشبیه دست ممدوح به ابر در صفحات ۵ و ۲۵ و ۵۰ و ۱۶۹ و نمونه‌های فراوان دیگر.

نتیجه

- یکی از وسیع‌ترین حوزه‌های سرقات شعری، حوزه‌ی صور خیال و تصاویر شاعرانه است.
- ۱- از خویش دزدی، در اصطلاح نقد اروپایی، آن است که شاعری، معانی و تصاویر ابداعی خود را به شیوه‌های مختلف در آثار خود تکرار کند به گونه‌ای که گاه، باعث کلیشه‌ای شدن و ابتدال آن تصویر شود و این موضوع، از مسایلی است که در بررسی شعر خراسانی به روشنی قابل ملاحظه است.
 - ۲- فرخی سیستانی از جمله شاعرانی است که مضامین و تصاویر فراوانی از شعر خود را با از خود دزدی، در جای جای دیوان به کار می‌برد و این موضوع، در دیوان وی به خوبی آشکار است.
 - ۳- با وجود آنکه مضامین بدیع و زیبا و باریک در اشعار فرخی سیستانی فراوان است، برخی از این تصاویر بر مذاق شاعر خوش آمده و آن را از خود ربوده و در ابیات و اشعار دیگری از دیوان به کار برده است.
 - ۴- مشابهت و تکرار مضامین فرخی در مدح، تغزل و وصف دیده می‌شود و گاه، این تکرار به صورت محسوس و آشکاری به چشم می‌خورد و گاه، به صورت نامحسوس و ناآشکار.

فهرست منابع

- ۱- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). **پرنیان هفت رنگ**، تحلیلی از زندگی، شعر فرخی سیستانی. تهران: جامی.
- ۲- دودپوتا، عمرمحمد. (۱۳۸۲). **تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی**. ترجمه سیروس شمیسا. تهران: صدای معاصر.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). **نقد ادبی**. تهران: سخن.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). **صور خیال در شعر فارسی**. تهران: آگاہ.
- ۵- شمس قیس رازی، محمد. (۱۳۷۰). **المعجم فی معاییر اشعار العجم**. به کوشش سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
- ۶- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۳). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: فردوس.
- ۷- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). **درباره ادبیات و نقد ادبی**. تهران: امیرکبیر.
- ۸- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (۱۳۶۳). **دیوان**. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوآر.
- ۹- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵). **تاریخ ادبیات ایران**. به کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۰). **فنون بلاغت و صناعات ادبی**. تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۱۱- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰). **فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او**. تهران: علمی.